

آیا سناریوی جنگ علیه دولت اسلامی امری حتمی است؟ یا یک خطای بزرگ و فاحشی استراتژیک؟

از ناتوانی مانع تا توانایی برطرف‌کننده عذر: «استطاعت» و نقش آن در وجوب اعلان برپایی دولت خلافت و تطبیق شریعت

(قسمت چهارم)

(ترجمه)

آیا سناریوی جنگ علیه دولت خلافت حتمی است یا یک خطای فاحشی استراتژیک؟

پژوهش‌های نوین استراتژیک؛ چنان‌که در تحلیل‌هایی مانند Bombing to Win اثر روبرت پیپ آمده است، نشان داده که حملات بمباران هوایی صرف اراده دولت هدف را در هم نمی‌شکند؛ بلکه مقاومت آن را تقویت کرده و غالباً همبستگی داخلی در برابر حمله‌کننده پدید می‌آورد. همچنان، مجموعه دیدگاه‌های تحلیلی تازه بیان می‌کند که بمباران هوایی استراتژیک به‌تنهایی یک انقلاب در فنون جنگ‌وری به‌شمار نمی‌رود؛ چنان‌که پژوهش‌ها در ایالات متحده نیز نشان داده است تکیه بر آن، در پنج درگیری بزرگ پس از جنگ جهانی دوم، دگرگونی موردنظر در میدان نبرد را به‌دست نیاورده است (Air University).

اما در چارچوب بازدارندگی هسته‌ای، اصل «نابودی متقابل تضمین‌شده» (MAD) ثابت می‌کند که استفاده نخست از سلاح هسته‌ای، به‌ویژه کامل هر دو طرف منجر می‌شود؛ امری که این گزینه را عملاً نزدیک به ناممکن ساخته است. با شکل‌گیری نظریه «پارادوکس ثبات-بی‌ثباتی»، وجود انبارهای هسته‌ای هم‌تراز میان دولت‌ها احتمال وقوع جنگ فراگیر را کاهش می‌دهد. در این میان، سخن درباره «جنگ هسته‌ای محدود» بسیار مطرح شده است؛ اما استراتژیست‌ها از افراط در اتکا به آن هشدار می‌دهند؛ زیرا خطر نشت تشعشعات به گستره‌های وسیع را در پی دارد و ممکن است به سطحی از تنش بینجامد که قابل مهار نباشد، یا این‌که به‌عنوان بهانه‌ای آینده‌ساز، آن دولتی را که پیش‌دستانه حمله کرده است در معرض این قرار دهد که سایر دولت‌های هسته‌ای جهان، در تغییر شرایط، همان کار را علیه او انجام دهند.

به‌عنوان یک نمونه عملی، روسیه با وجود داشتن توانایی مادی و با آن‌که احتمال می‌رفت چنین حمله‌ای دشمن را به تسلیم وادارد، شهرهای اوکراین را با سلاح هسته‌ای هدف قرار نداد؛ زیرا پیامدهای انتقام و واکنش بین‌المللی را درک می‌کرد. اما در مورد احتمال حمله هسته‌ای علیه دولت خلافت نوپا، یا یکی از شهرهای مهم جهان اسلام، پیامدهای سنگین آن موجب می‌شود که خشم امت شعله‌ور گردد و منافع آن دولتی که بمباران کرده است در معرض خطری جدی قرار گیرد. موازنه نظامی و استراتژیک ایجاب می‌کند که هیچ قدرتی به چنین قمار بزرگی دست نزند؛ این موضوع یک هوس نیست، بلکه محاسبه‌ای عمیق و استراتژیک است.

نخست) ایالات متحده و توانایی آن برای ورود به یک جنگ فراگیر در خاورمیانه: تجربه آمریکا در دو دهه گذشته تصویر کاملاً روشن از هزینه سنگین جنگ‌های زمینی طولانی ارائه می‌دهد. جنگ‌های عراق و افغانستان، که قرار بود نبردهایی با ختم سریع باشند، به طولانی‌ترین منازعات خارجی در تاریخ ایالات متحده تبدیل شدند. برآوردهای پروژه «Costs of War» دانشگاه براون هزینه مجموع جنگ‌های پس از یازدهم سپتامبر را تا سال ۲۰۲۳ حدود هشت تریلیون دلار نشان می‌دهد، شامل عراق، افغانستان، سود بدهی‌ها و خدمات‌رسانی به سربازان. طبق گزارش CRS این ارقام بخش بزرگی از تولید ناخالص آمریکا را تشکیل می‌دهد و با افزایش بهره‌های آینده، بدهی عمومی این کشور را تغذیه می‌کند؛ یعنی یک خونریزی مالی پیوسته است.

خونریزی آمادگی رزمی (Readiness): در اوج جنگ‌ها، هزینه‌های ماهانه وزارت دفاع حدود (۱,۱۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۸) بود و صورت حساب «بازتنظیم تجهیزات برای اردوی آمریکا سالانه ۱۶ میلیارد دلار را شامل می‌شد؛ رقی که برای چندین سال پس از خروج نیز ادامه یافت. این امر به معنای فرسایش مستقیم ذخایر، قطعات، وسایط و توانایی آموزش بود. گواهی‌های فرماندهان ارتش در سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸ این فشار را «بالتر از ظرفیت پایدار تولید نیرو» توصیف کرده‌اند؛ فشاری که تأثیرات منفی بر آمادگی لواهای رزمی و بر نیروی داوطلب گذاشت.

خوانش عملی: در اوج درگیری‌ها، هزینه‌های عملیاتی اضطراری (OCO) سالانه معادل ۱ تا ۲ درصد تولید ناخالص داخلی را برای چندین سال تشکیل می‌داد. این سطح از هزینه معمولاً با کاهش قابل اندازه‌گیری در آمادگی تجهیزاتی و انسانی، تأخیر در نوسازی، و ایجاد «شکاف‌های» لوژستیک همراه است که به دلیل هزینه جایگزینی و بازسازی، برای سال‌ها پس از توقف جنگ ادامه می‌یابد (داده‌های CRS و گواهی معاون رئیس ستاد این نتیجه‌گیری را تقویت می‌کند). این جنگ‌ها نه تنها اقتصاد آمریکا را ضعیف کردند، بلکه نیروهای مسلح خود آمریکا را نیز فرسوده ساختند؛ چنان‌که میزان آسیب‌های روانی و جسمی در میان سربازان بالا رفت و نرخ خودکشی در میان نظامیان بازگشته افزایش یافت.

امروز، پس از آن‌که واشنگتن در پشتیبانی از اوکراین با سلاح و مهمات برای مقابله با روسیه دخیل شد و نیز مقادیر عظیمی از مهمات هدایت‌شونده و راکت‌های دفاعی را در جنگ غزه به رژیم یهود ارسال کرد، ذخایر اردوی آمریکا به پایین‌ترین سطح از زمان پایان جنگ سرد رسیده است. گزارش‌های خود پنتاگون نشان می‌دهد که پرکردن دوباره این ذخایر؛ به‌ویژه در سامانه‌های مانند راکت‌های Javelin و Stinger و مهمات توپخانه ۱۵۵ میلی‌متری به ۳ تا ۵ سال تولید پیوسته نیاز دارد تا به سطحی برسند که برای هر جنگ گسترده‌ای «ایمن» محسوب شوند.

چرا امروز یک جنگ سوم، هزینه بسیار بیشتری برای آمادگی رزمی آمریکا خواهد داشت؟

ذخایر مهمات و زنجیره تأمین؛ یک گلوگاه واقعی: آمریکا بیش از سه میلیون مرمی توپچی ۱۵۵ میلی‌متری به اوکراین تحویل داده است و تلاش می‌کند ظرفیت تولید را به صد هزار مرمی در ماه برساند. اما تا تابستان ۲۰۲۵، تولید در حدود چهل هزار مرمی در ماه متوقف مانده و رسیدن به صد هزار به بهار ۲۰۲۶ عقب افتاده است. کمبود مواد انفجاری مانند TNT و محدودیت در ظرفیت بسته‌بندی و مونتاژ، این روند را بیشتر کند ساخته است. هر جنگ تازه‌ای فوراً با همین محدودیت‌ها روبه‌رو خواهد شد. تحلیل‌های صنعتی نشان می‌دهد که جبران برخی مهمات هوشمند مانند Excalibur 155mm ممکن است چهار تا هفت سال زمان ببرد؛ بر اساس نرخ تولید فعلی و ظرفیت‌های تقویتی، آن هم پیش از آنکه جبهه بزرگ دیگری باز شود.

وزارت اردوی آمریکا خطوط تولید تازه‌ای در (Mesquite-TX) فعال کرده و میلیاردها دالر سرمایه‌گذاری نموده است، اما جهش صنعتی هنوز وابسته به قراردادهای درازمدت و زنجیره‌های تأمین جهانی شکننده است. به بیان ساده: توان تولید مهمات نمی‌تواند با سرعت مصرف در یک جنگ بزرگ چندجبهه‌ای هماهنگ شود.

مصرف عملیاتی و هزینه‌های پس از جنگ: تجربه عراق و افغانستان ثابت کرد که تنها هزینه «بازتنظیم تجهیزات» برای اردوی آمریکا سال‌ها پس از پایان جنگ، سالانه ۱۶ میلیارد دالر بوده است. اما امروز پس از جنگ اوکراین و غزه این هزینه «جایگزینی + گسترش» بسیار سنگین‌تر است؛ زیرا قیمت‌ها بالا رفته، ظرفیت تولید محدود است و بسیاری از سامانه‌های موردنیاز بسیار گران‌اند (پاتریوت، PAC-3، مهمات دقیق).

پیامدهای یک «جنگ سوم بزرگ» بر توانایی آمریکا (سناریوی تحلیلی محافظه‌کار)

فرض می‌شود یک جنگ ۱۲ تا ۱۸ ماهه رخ دهد که شامل عملیات هوایی فشرده، دفاع از پایگاه‌ها و ناوگان، مصرف سنگین آتش زمینی-دریایی-هوایی و تقویت جبهه‌های دیگر (اروپای شرقی، اقیانوس‌ها) باشد و در کنار آن لازم است آمریکا نیروی آماده برای تهدیدهای غیرمنتظره جهانی نگهدارد.

تأثیر بر ذخایر مهمات: با توجه به نرخ مصرف در اوکراین و کمبود ظرفیت تولید در آمریکا، یک جنگ سوم باعث کسر دائمی میان تولید و مصرف در مهمات کلیدی مانند: مرمی‌های ۱۵۵ میلی‌متری، دفاع هوایی راکتی مهمات دقیق هدایت‌شونده می‌شود. در چنین وضعی، آمادگی ذخایر آمریکا در برخی اقسام حساس، در همان ماه‌های اول، ممکن است به کسر ۱۵ تا ۳۰ درصد سقوط کند؛ مگر اینکه محدودیت شدید بر مصرف و تعداد طلعات اعمال شود، یا متحدان بخش بزرگ‌تری از تولید خود را به آمریکا اختصاص دهند. این تخمین بر پایه فاصله فعلی تولید (۴۰ هزار مرمی در ماه) با نیاز عملیاتی بسیار بالاتر و زمان طولانی جایگزینی مهمات طبق برآوردهای CSIS/CRS است.

تأثیر بر آمادگی رزمی پایگاه‌ها: فرسایش مهمات و تجهیزات همراه با چرخه‌های اعزام سریع‌تر سبب می‌شود آمادگی کامل رزمی برخی لواها و سامانه‌های پشتیبانی به‌طور محسوس کاهش یابد و حجم «تعمیرات عقب‌افتاده» مانند گذشته افزایش گیرد؛ همان وضعیتی که پس از عراق و افغانستان به سال‌ها نگرانی و جایگزینی انجامید. برآورد محتاطانه نشان می‌دهد شاخص‌های آمادگی برخی واحدهای خط‌اول در سال نخست دچار کاهش دو رقی می‌شود و تنها پس از تأمین مالی و تولید دوباره، به تدریج بازمی‌گردد، اما نه زودتر از سه تا پنج سال پس از پایان عملیات.

تأثیر بر اقتصاد و مالیه عمومی: از نظر اقتصادی و مالی، هزینه‌های OCO در اوج خود برای چندین سال معادل یک تا دو درصد تولید ناخالص داخلی بود و جنگ سومی در چنین مقیاسی، علاوه بر تعهدات کنونی آمریکا در اوکراین، غزه و تایوان، ممکن است طی سه تا پنج سال بین یک تا دو تریلیون دالر به هزینه‌ها بیفزاید؛ شامل هزینه‌های مستقیم، جایگزینی تجهیزات و بهره‌قرضه‌ها، که بار مالی بهره‌ها را افزایش داده و برنامه‌های نوسازی بلندمدت را تحت فشار قرار می‌دهد. این برآورد بر اساس تجربه عراق و افغانستان و هزینه‌های ثبت‌شده در پروژه «Costs of War» صورت گرفته است.

نتیجه عملی آن است که تجربه عراق و افغانستان ثابت می‌کند جنگ‌های زمینی طولانی، آمادگی رزمی را فرسوده می‌سازد و سال‌ها بازسازی را تحمیل می‌کند. امروز نیز محدودیت‌های صنعتی در تولید مهمات، به‌ویژه ۱۵۵ میلی‌متری سبب می‌شود هر جنگ سومی به‌سرعت به شکاف محسوس در توان رزمی منتهی گردد، پیش از آن‌که کارخانه‌ها بتوانند خود را با سرعت مصرف هماهنگ کنند. اثر مورد انتظار بر توانایی جنگی رقم ساده‌ای نیست، اما در کوتاه‌مدت به معنای کمبود محسوس در مهمات اصلی و کاهش قابل‌توجه در آمادگی برخی واحدهاست، همراه با هزینه‌هایی که به تریلیون‌ها دالر می‌رسد، آن‌هم در حالی که واشنگتن باید سطحی از بازدارندگی را در برابر روسیه و چین حفظ کند! بی‌شک تصمیم ورود به جنگ برای آمریکا از نظر استراتژیک بسیار خطرناک است.

تجربه آمریکا در عراق و افغانستان، که بیش از هشت تریلیون دالر برای خزانه هزینه برداشت و ساختار نظامی را برای دو دهه فرسوده کرد، نشان می‌دهد هرگونه ورود تازه به جنگی بزرگ و طولانی در جهان اسلام نوعی فرسایش مرگب خواهد بود؛ از نظر اقتصادی با افزایش کسر بودجه و بالا رفتن هزینه‌قرضه؛ از نظر لوژستیک با فشار بر ذخایر مهمات و راکت‌های دقیق که همین اکنون پس از پشتیبانی از اوکراین و رژیم یهود دچار کمبود شدید است و از نظر صنعتی با نمایان شدن محدودیت‌های زیرساخت تولید دفاعی که برای جبران این کمبود به سال‌ها زمان نیاز دارد.

این ملاحظات، که گزارش‌های مراکز پژوهشی مانند CSIS و RAND و نیز نهادهای دولتی آمریکا آن را ثبت کرده‌اند، سبب می‌شود گزینه جنگ زمینی طولانی امروز یک قمار استراتژیک باشد که حاشیه‌مانور واشنگتن را در برابر رقیبان بزرگش کاهش داده و بازدارندگی آن را در آسیا و اروپا تضعیف می‌کند. با تحول دکترین دفاع ملی از اصل «آغاز دو جنگ هم‌زمان» به تمرکز بر رقابت با چین و روسیه، تصمیم‌گیری سیاسی پیچیده‌تر می‌شود؛ زیرا سیاست‌گذار خود را در برابر افکار عمومی خسته از جنگ‌های خارجی، کنگره‌ای متردد در تأمین مالی یک ماجراجویی جدید و یک نهاد نظامی می‌بیند که نسبت به خطرات واردآمده بر آمادگی جهانی در صورت فرسایش نیرو در میدان خاورمیانه هشدار می‌دهد. از نظر سیاسی، فضای داخلی آمریکا پس از افغانستان و عراق دیگر پذیرای ایده «جنگ بزرگ خارجی» نیست، به‌ویژه در شرایطی که اقتصاد با چالش‌های تورمی روبه‌رو است. بدهی عمومی از ۳۴ تریلیون دالر گذشته و دولت نیاز دارد منابع را برای بازسازی زیرساخت‌های داخلی و مقابله با رقابت چین در اقیانوس‌های هند و آرام سوق دهد. این بدان معناست که هر دولتی که به فکر آغاز جنگی فراقبر در خاورمیانه باشد با دو مانع روبه‌رو می‌شود: کمبود آمادگی نظامی و لوژستیک و نبود حمایت مردمی و کنگره برای چنین اقدامی. بر این اساس، هرگونه مداخله احتمالی آمریکا بیشتر به شکل ضربات محدود یا اقدام از طریق واسطه‌ها خواهد بود، نه ورود زمینی مستقیم که تجربه نشان داده فرسایش استراتژیک پرهزینه‌ای است. چنین گزینه‌هایی نمی‌توانند دولتی را در هم بشکنند. اگر دولت خلافت پس از برپایی، از نقاط قوت خود که بعداً ان‌شاءالله به آن اشاره خواهیم کرد به‌درستی استفاده کند.

فهرستی از مهم‌ترین مراجع پژوهش درباره تأثیر یک جنگ سوم بزرگ در خاورمیانه بر توانایی اردوی آمریکا، که مجموعه‌ای از منابع اکادمیک، گزارش‌های مراکز مطالعاتی و آمارهای دولتی را دربر می‌گیرد:

پژوهش‌های دانشگاهی و پروژه‌های علمی بزرگ؛ پروژه «هزینه‌های جنگ» در دانشگاه براون، مؤسسه واتسن برای امور بین‌الملل و عمومی برآوردهای جامع از هزینه‌های جنگ‌های پس از یازدهم سپتامبر (عراق، افغانستان، پاکستان، سوریه) ارائه می‌دهد که شامل هزینه‌های مستقیم، خدمات‌رسانی به سربازان قدیمی و بهره‌دهی‌های آینده می‌شود. <https://watson.brown.edu/costsofwar>

خدمات پژوهش کنگر - (CRS) گزارش «هزینه جنگ‌های عراق، افغانستان و سایر عملیات جنگ جهانی علیه ترور از سال ۲۰۰۱»، که گزارش‌های دوره‌ای درباره هزینه‌های سالانه، تأثیر آن بر بودجه و جدول‌های (OCO عملیات احتمالی خارج‌مرزی) منتشر می‌کند.

مراکز مطالعات استراتژیک: مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی (CSIS) گزارش‌هایی درباره تأثیر فرسایش ذخایر مهمات در اوکراین و غزه بر توانایی آمریکا، به‌ویژه در مهمات ۱۵۵ میلی‌متری و سامانه‌های دقیق ارائه می‌دهد. <https://www.csis.org>

مؤسسه بین‌المللی مطالعات استراتژیک (IISS) گزارش موازنه نظام (The Military Balance): گزارش‌های سالانه‌ای ارائه می‌شود که شامل حجم نیروها، میزان ذخایر و برآوردهای آمادگی نظامی قدرتهای بزرگ است. <https://www.iiss.org>

مؤسسه - RAND گزارش‌های «حفظ آمادگی ارتش» و «بازسازی آمادگی نظامی پس از درگیری‌های بزرگ»، که تحلیل‌های لوژستیک و مالی درباره چگونگی کاهش آمادگی در جنگ‌های طولانی و مسیر بهبود آن ارائه می‌کند. <https://www.rand.org>

اسناد دولتی و شهادت‌ها در برابر کنگره: وزارت دفاع آمریکا «کتاب‌های توجیه بودجه‌ای» که بخش‌های OCO جنگ جهانی علیه ترور را شامل می‌شود و دربردارنده هزینه‌های عملیات و هزینه بازسازی تجهیزات است. <https://comptroller.defense.gov>

شهادت‌های معاون رئیس ستاد ارتش آمریکا (۲۰۰۶-۲۰۰۸) در برابر کمیته‌های نیروهای مسلح کنگره درباره تأثیر جنگ‌های عراق و افغانستان بر آمادگی و ذخایر ارتش.

گزارش‌های تحلیلی معتبر در رسانه‌ها. Defense News، Breaking Defense و War on the Rocks مقاله‌های تحلیلی درباره ظرفیت تولیدی آمریکا، برنامه‌های افزایش تولید مهمات و اثر پشتیبانی از اوکراین بر ذخایر استراتژیک منتشر می‌کنند.

گزارش‌های ویژه Reuters و Associated Press نیز به بررسی خطوط تولید مهمات در آمریکا و جدول زمانی رسیدن به اهداف تولید (۱۵۵ میلی‌متری، HIMARS، PAC-3) می‌پردازد.

آمارهای تاریخی و رویکردهای اقتصادی: اداره تحلیل اقتصادی آمریکا (BEA) و دفتر بودجه کنگره (CBO) داده‌هایی درباره تولید ناخالص داخلی، نسبت هزینه‌های نظامی به تولید، و تأثیر آن بر بدهی عمومی ارائه می‌کنند.

دوم) توانایی رژیم یهود برای ورود به جنگی فراگیر علیه سوریه: از آغاز نبرد هفتم اکتوبر، رژیم یهود وارد طولانی‌ترین و شدیدترین رویارویی نظامی از سال ۱۹۴۸ به این سو شده است؛ وضعیتی که ارتش آن را در سطح انسانی، تجهیزاتی و روحی-معنوی وارد فرسایش کامل کرده است. عملیات زمینی در غزه هزاران کشته و ده‌ها هزار زخمی برای ارتش برجای گذاشته و شمار بی‌سابقه‌ای از زره‌پوش‌ها، از جمله تانک‌های پیشرفته Merkava IV، از دست رفته است. نیروی هوایی نیز رکورد بی‌سابقه‌ای از تعداد شمار مأموریت‌های پروازی را اجرا کرده و بخش بزرگی از عمر عملیاتی ناوگان خود، به‌ویژه جنگنده‌های F-16 و F-35 را مصرف نموده است؛ امری که نیازمند تعمیرات پرهزینه و زمان طولانی برای بازگرداندن آمادگی کامل است.

در کنار خسارات مستقیم نظامی، جنگ باعث اختلال در بازار کار و اقتصاد شده؛ بخش‌هایی چون فناوری پیشرفته و گردشگری متوقف گردیده، سرمایه‌گذاری خارجی به شدت کاهش یافته و کسر بودجه به سطح‌هایی رسیده که ثبات اقتصادی را تهدید می‌کند. در داخل، جنگ عمق شکاف سیاسی و اجتماعی را آشکار ساخت و بحران‌های اعتماد میان رهبری نظامی و سیاسی را دوباره نمایان کرد؛ به‌ویژه پس از ناکامی‌های اطلاعاتی و عملیاتی هفتم اکتوبر.

در صورت ورود به جنگی فراگیر با سوریه، رژیم یهود با خطر گشوده‌شدن جبهه‌های متعدد در شمال و جنوب روبه‌رو خواهد شد، در حالی که هنوز نتوانسته جنگ غزه را فیصله دهد و هیچ تصویری از پیروزی در آن افزون بر تهدیدهای عمقی ناشی از راکت‌های دقیق و طیاره‌های بی‌سرنشین ارائه کند. چنین جنگی نیازمند توان بسیج سریع و ظرفیت اقتصادی برای پشتیبانی از عملیات طولانی مدت است؛ دو عنصری که رژیم یهود اکنون در هر دو با ضعف محسوس روبه‌رو است. مهم‌تر آن‌که طولانی‌شدن جنگ ممکن است به سبب فشار مردمی و خسارات مستمر، روند فروپاشی داخلی را تسریع کند؛ سناریویی که مراکز پژوهشی خود رژیم یهود نیز از آن به‌عنوان تهدیدی وجودی، نه صرفاً چالشی امنیتی، هشدار می‌دهند.

در ارزیابی‌های نظامی معاصر، احتمال رویارویی‌ها معمولاً تصمیم‌های فوری تلقی نمی‌شود، بلکه متغیرهایی اند که بر شکل‌گیری دکترین دفاعی و تهاجمی هر طرف اثر می‌گذارند. در وضعیت کنونی، تصمیم‌گیر صهیونیستی می‌داند که رهبری سوریه فعلی تمایل دارد از رویارویی مستقیم دوری کند و می‌کوشد موقعیت و تصویر خود را در صحنه بین‌المللی بهبود دهد؛ امری که احتمال وقوع جنگ گسترده در آینده نزدیک را کاهش می‌دهد و سبب شده رژیم یهود با خیال آسوده به بمباران هوایی و نفوذهای زمینی دست بزند. اما هرگونه تحول در صحنه سیاسی مانند برپایی دولت اسلامی‌ای که مواجهه را گزینه‌ای شرعی بداند، معادلات بازدارندگی را تغییر می‌دهد و رژیم یهود را وامی‌دارد سناریوهای پیچیده‌تری را در محاسبات استراتژیک خود وارد کند.

برای نمونه؛ گزارش‌های ISS Military Balance هرچند آمار میدانی دقیقی ارائه نمی‌کنند، نشان می‌دهند که سوریه هنوز صدها تانک قابل به‌کارگیری (از مدل‌های T-72 و T-62 و T-55 با سطوح مختلف به‌روزرسانی) در میدان دارد و با آن‌که این تانک‌ها از نظر توان با تانک‌های مدرن «مراکاو» برابری نمی‌کنند، اما خسارت‌های سنگین رژیم یهود در جنگ غزه از جمله نابودی صدها زره‌پوش و ناچارشدن آن به فعال‌سازی تانک‌هایی که از سال ۲۰۱۴ از خدمت خارج شده بودند و نیز قراردادش با آلمان برای تأمین موتورهای ۱۵۰ تانک مراکاو-۴ نشان می‌دهد که توان زمینی این رژیم نیازمند بازسازی است و تحمل یک فرسایش طولانی مدت را ندارد. همچنین توسعه‌ای که از سال ۲۰۱۸ در انبار پهپادهای سوریه با پشتیبانی ایران و روسیه رخ داده، تغییری محسوس در موازنه بازدارندگی ایجاد کرده است. برآورد برخی مراکز پژوهش غربی این انبار را امروز در حد صدها پهپاد در دسته‌های مختلف قرار می‌دهد؛ از جمله ده‌ها پهپاد انتحاری دوربرد که به‌صورت نظری می‌توانند به عمق سرزمین‌های اشغالی برسند و بقیه برای شناسایی و حملات نزدیک به‌کار می‌روند. حتی اگر این ذخیره محدود باشد، برای تحمیل چالش‌های پیچیده بر سامانه‌های دفاع هوایی و راداری رژیم یهود که در دو سال جنگ به شدت فرسوده شده‌اند کافی است.

اما در سطح نیروی انسانی، وجود نیروی رزمی‌ای که شمار آن به حدود یک میلیون فرد آموزش‌دیده و از نظر عقیدتی بسیج‌شده می‌رسد؛ نیروهایی که از جنگ سوریه تجربه‌های میدانی طولانی کسب کرده‌اند، امکان سناریوهای زمینی‌ای را باز می‌کند که بی‌تردید در برآوردهای اسرائیلی وارد می‌شود. از جمله این سناریوها: حملات چندمحوری از طریق جولان و مزارع شبعاً یا نقاط تماس سوری-لبنانی، پشتیبانی‌شده با اشباع آتش و حملات راکتی و ضربات پهپادی برای مختل‌کردن سامانه هشدار زودهنگام، یا عملیات محدود که از شرایط جوی کاهش‌دهنده کارایی شناسایی هوایی بهره می‌برند. عوامل موفقیت در اینجا تنها به تجهیزات و شمار نیرو وابسته نیست، بلکه به عنصر غافلگیری، فریب عملیاتی و توانایی پراکنده‌کردن تلاش نظامی اسرائیل در چند جبهه، همراه با فرماندهی انعطاف‌پذیری بستگی دارد که قادر به مدیریت عملیات گسترده در یک محیط رزمی پیچیده باشد. در جمع‌بندی، این سناریوها چارچوبی تخمینی را تشکیل می‌دهند که در صورت تغییر یافت سیاسی سوریه، خود را بر هر نوع برنامه‌ریزی نظامی صهیونیستی تحمیل می‌کند؛ به‌ویژه با توجه به فرسایش انسانی و لوژستیکی‌ای که ارتش رژیم یهود پس از جنگ غزه تجربه می‌کند و حساسیت شدید آن نسبت به گشودن جبهه‌های زمینی گسترده در شمال.

با این حال، آنچه پیش‌تر آمد تنها در چارچوب موازنه‌های مادی سنجیده با ارقام و جداول است، اما آنچه این مطالعه استثنایی برملا می‌سازد، ارائه تحلیلی ژرف از ظرفیت‌های عظیم استراتژیک است که دولت خلافت در اختیار دارد؛ ظرفیت‌هایی که می‌تواند دشمنان را وادارد هزاربار محاسبات خود را بازنگری کنند و بیم‌شان از آغاز جنگ با آن چندین برابر گردد، زیرا در برابر خود مجموعه‌ای از پایه‌های سخت و استواری را می‌بینند که قدرت دولت خلافت بر آن‌ها تکیه دارد و همین اندیشه رویارویی را به ماجراجویی‌ای آکنده از خطرات سرنوشت‌ساز بدل می‌کند. بر پایه آنچه گذشت، برای هر صاحب بصیرتی آشکار می‌شود که حکم شرعی وجود استطاعت که بزرگ‌ترین تصمیم‌ها، از اعلام دولت خلافت تا برپایی شریعت الهی، بر آن بنا می‌شود از یک محاسبه شتابزده صرف موازنه‌های مادی به دست نمی‌آید، و نه از نگاه فرد منزوی به خود که توان دولت و استطاعت آن را بر اساس برداشت شخصی‌اش می‌سنجد؛ بلکه از دیدگاهی استراتژیک، گسترده و فراگیر حاصل می‌شود که عناصر قدرت موجود را دربر می‌گیرد، راه‌های تقویت آن را با به حرکت آوردن امت و بیدارکردن توده‌هایش و بسیج نیروهای پنهانش و سامان دادن منابعش می‌جوید، و همراه با آن احتمال‌های رویارویی و پیامدهایش را ارزیابی می‌کند.

پس هنگامی که امت صفوفش را یک‌پارچه کند و سلطه خود را بگستراند، و آنچه را الله سبحانه و تعالی در وجودش از سرچشمه‌های استقامت و ظرفیت‌های بازدارنده نهاده است به کار گیرد و به پروردگار خود توکل نیکو کند، آنگاه قادر می‌شود معادله بازدارندگی را تحمیل کند، اراده متجاوزان را درهم بشکند، و پایه‌های دولت را بر بنیاد قدرت و عزت و تمکین استوار سازد.

سوم) جنگ پیش‌رو هرگز تفریحی نیست که در چند ساعت پایان یابد؛ انقلاب سوریه از سال ۲۰۱۱ تا ۳۰ سپتامبر ۲۰۱۵ توانست زمین را در برابر ایران و هم‌پیمانانش حفظ کند و هرچند ورود روسیه موازنه قوا را از هوا تغییر داد، اما نتوانست پیروزی سریعی رقم بزند. کشور وارد جنگی طولانی و فرسایشی در چندین جبهه شد که سال‌ها بمباران سنگین، یورش‌های زمینی نیروهای رژیم و میلیشیای ایرانی، عراقی و «حزب‌الله»، و پشتیبانی گسترده استخباراتی و لوژستیک لازم داشت، بی‌آنکه بتواند انقلاب یا معارضه را در یک ضربه تمام کند. پیچیدگی نبرد از تعدد جبهات و محیط شهری متراکم گرفته تا حضور بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی هزینه‌های زمانی، انسانی و مادی را بالا برد و با وجود حملات مکرر، مناطق گسترده‌ای از معارضه سال‌ها با تکیه بر توان بومی و شبکه‌های امدادی محدود باقی ماند. گزارش‌های CFR و ICG این طولانی‌شدن و پیچیدگی را به‌عنوان ویژگی یک جنگ نیابتی بین‌المللی ثبت کرده‌اند. با وجود پوشش سنگین هوایی روسیه (هزاران هواپیما)، عملیات‌های سرنوشت‌ساز همچنان نیازمند محاصره‌های طولانی، تخلیه‌های اجباری و نبردهای رفت‌و برگشت بود، از حلب در ۲۰۱۶ تا غوطه و درعا در ۲۰۱۸ و سپس ادلب. مطالعات RAND و CNA نیز نشان می‌دهد که شدت پروازها و اتکای گسترده به مهمات غیرهدایت‌شونده، نیاز به تکرار حملات در بازه‌هایی به طول ماه‌ها بلکه سال‌ها را ایجاد کرده است.

تراکم هوایی روسیه... بی‌آنکه به پیروزی سریع بینجامد؛ هزاران پرواز هوایی؛ گزارش CNA برآورد می‌کند که نیروی روسیه طی تنها ۶۰ روز (۲۴ دسامبر ۲۰۱۵ تا ۲۲ فبروری ۲۰۱۶) حدود ۶۵۰۰ پرواز انجام داده است؛ با میانگین ۱۰۷ پرواز در روز و تداوم نرخ‌های بالا در دوره‌های بعدی (مثلاً ۷۰ پرواز در روز روی حلب در اگست ۲۰۱۶) نشان می‌دهد که برای درهم‌شکستن حتی یک جبهه شهری، عملیات باید مدت‌های طولانی ادامه یابد. cna.organd.org

از نظر حجم نیرو؛ برآوردهای نظامی نشان می‌دهد که استقرار روسیه معمولاً در محدوده ۳۰ تا ۵۰ هواپیمای جنگی و ۱۶ تا ۴۰ چرخبال باقی ماند؛ حجتی که برای تغییر موضعی موازنه قدرت کافی بود، اما توان فیصله فوری در سطح کشور را نداشت، از همین رو مسکو به کارزارهای پی‌درپی، محاصره‌های طولانی و توافق‌های تخلیه متوسل شد. armyupress.army.mil از سوی دیگر، ساختار زمینی که ایران و میلیشیای فراملی پشتیبانی می‌کردند نیز نتوانست جنگ را کوتاه کند:

حضور حدود ۲۵۰۰ نیروی ایرانی (سپاه پاسداران و نیروهای نظامی) و سازمان‌دهی ۸۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰ جنگجوی شیعه خارجی (افغان، عراقی و دیگران) را توسط نیروی قدس و شبکه‌های پشتیبان برآورد کرده است و «حزب‌الله» نیز نقش نیروی یورش اصلی را ایفا می‌کرد؛ اما با وجود این حجم نیرو، نتیجه نه یک پیروزی برق‌آسا، بلکه کارزارهایی طولانی و فرسایشی بود. CSIS

میلیشیاای عراقی همسو با ایران، مانند «حرکت النجباء» در چارچوب «محور مقاومت» در سوریه جنگیدند؛ امری که بین‌المللی شدن صحنه نبرد را نشان می‌دهد و تأکید می‌کند که سقوط مناطقی معارضه‌نیازمند انباشت نیروهای فرامرزی بود.
dni.gov — washingtoninstitute.org

خسارات متحدها: SOHR کشته‌شدن ۱۱۳۹ تا ۱۷۳۶ تن از جنگجویان «حزب‌الله» را تا سال ۲۰۲۳ ثبت کرده است؛ ارقامی که شدت و طولانی‌بودن جنگ را با وجود پوشش هوایی روسیه نشان می‌دهد. همچنین گزارش‌های رسانه‌ای از کشته‌شدن فرماندهان برجسته ایرانی حکایت دارد. Wikipedia — The New Yorker

در کنار این، فرسایش متقابل و خسارات نمادین روسیه، سختی صحنه عملیاتی و مقاومت آن در برابر فیصله سریع را برجسته می‌سازد؛ سرنگونی یک فروند Su-24 روسی به دست ترکیه (نومبر ۲۰۱۵)، سقوط Su-25 بر فراز ادلب (فبروری ۲۰۱۸) و سرنگونی طیاره شناسایی Il-20 بر اثر آتش پدافند سوری (سپتامبر ۲۰۱۸). این رخدادها هرچند از نظر نظامی تعیین‌کننده نبودند، اما خطر محیط عملیاتی و دشواری تحقق پیروزی فوری را آشکار کردند. TIME — The Aviationist در کنار همه این‌ها، اثر انسانی عظیمی پدید آمد... بی‌آنکه به پایان فوری نبرد بینجامد.

جابه‌جایی گسترده: بیش از ۱۴ میلیون سوری از سال ۲۰۱۱ ناچار به کوچ شده‌اند و بیش از ۷٫۴ میلیون تن تا سال ۲۰۲۵ همچنان آواره داخلی‌اند. این خودش نشانه‌ای روشن از طولانی‌بودن جنگ و تکرار موج‌های عملیات است، نه «جنگی برق‌آسا» unrefugees.org این واقعیت‌ها دلالت‌های عملیاتی مهمی به سود این استدلال دارد که «هیچ جنگ برق‌آسایی علیه دولتی نوظهور و برخوردار از پشتوانه مردمی ممکن نیست». نیروی هوایی به‌تنهایی در محیط‌های شهری متراکم و جبهه‌های چندپاره پیروزی سریع رقم نمی‌زند؛ چنان‌که با وجود هزاران طلعه روسی، هر جیب معارض ماه‌ها یا سال‌ها محاصره و یورش می‌طلبید و این بدین معناست که بمباران محدود هوایی قادر به فروپاشاندن یک ساختار ریشه‌دار نیست. cna.org rand.org.

پیروزی در صحنه سوریه نیازمند حضور زمینی سنگین میلیشیاای سازمان‌یافته با پشتیبانی ایران بود. با این همه، بخش‌های گسترده‌ای از معارضه پابرجا ماند (و سپس مناطقی در شمال تحت حمایت ترکیه قرار گرفت)، که ثابت می‌کند بسیج مردمی و تجربه رزمی انباشته، فروپاشی سریع را نامحتمل می‌سازد. CSIS — crisisgroup.org

طولانی‌شدن فرسایش، هزینه مداخله‌گران را بالا برد، از خسارات نمادین روسیه تا کشته‌شدن فرماندهان بلندپایه ایران و «حزب‌الله»، بی‌آنکه این تلفات به پیروزی برق‌آسا بینجامد، بلکه روندی از پیشروی‌ها، توافق‌ها و عقب‌گردهای پیاپی را رقم زد.
The Aviationist — Wikipedia

حاصله استراتژیک آن است که اگر جلوگیری از تثبیت یک انقلاب مسلحانه نیازمند ائتلاف هوایی-زمینی چندین کشور و چندین میلیشیا در طول سال‌ها بوده است، پس جنگی برق‌آسای علیه دولتی نوظهور که پشتوانه مردمی و تجربه رزمی دارد، سخت‌تر و پرهزینه‌تر خواهد بود و با بمباران محدود یا یورش سریع حل‌وفصل نمی‌شود. اگر تفاوت عظیم میان انقلابی متشکل از گروه‌های مسلح و دولتی که ارتش دارد و همان گروه‌های مسلح نیز آن را حمایت می‌کنند در نظر گرفته شود، آنگاه روشن می‌شود که ماجراجویی جنگ علیه چنین دولتی به مراتب دشوارتر خواهد بود. زمانی که طی می‌شود نیز فرصتی است تا دولت خلافت نوبا توان گسترش، توسعه حضور و اجرای طرح‌هایی را بیابد که نقشه‌های ناکام‌سازی آن را خنثا کند.

نتیجه استدلال مقایسه‌ای این است که صحنه سوریه عملاً ثابت می‌کند مداخله خارجی بزرگ «جنگی آسان» نمی‌آیند؛ زیرا حتی با نیروی هوایی پیوسته روسیه و نیروهای یورش زمینی از ایران، میلیشیاای عراقی و «حزب‌الله» و زیر چتر استخباراتی بین‌المللی، مهار مناطق معارض سال‌ها فرسایش برد و پیروزی سریع به دست نیامد. بر همین اساس، هر «جنگ برق‌آسا» علیه دولت نوظهور که انسجام اجتماعی و تجربه رزمی دارد، طبق تجربه سوریه، در معرض آن است که به منازعه‌ای طولانی، پرهزینه و نامطمئن تبدیل شود، نه بمباران محدود که پروژه را در چند روز درهم بشکند؛ نه

امریکا با وضعیت کنونی و فرسایش در جنگ‌های افغانستان و عراق و فرسایش آن در جنگ‌های غزه و اوکراین و نه روسیه با فرسایش در جنگ اوکراین و نه رژیم یهود با فرسایش در جنگ غزه. هیچ‌یک توانایی ورود به چنین گرداب جنگی را ندارند؛ چنان‌که پیش‌تر با تحلیل دقیق و ارقام ثابت کردیم.

مهم‌ترین مراجع مورد استفاده در این خلاصه عبارت‌اند از: گزارش‌های RAND و CNA درباره کارزار هوایی روسیه؛ تحلیل‌های International Crisis Group و CFR درباره ماهیت درگیری طولانی؛ برآوردهای CSIS درباره حجم نیروهای ایرانی و میلیشیای خارجی؛ مستندات SOHR/SNHR درباره تلفات و داده‌های سازمان‌های ملل درباره آوارگی و فاجعه انسانی. rand.org — cna.org — crisisgroup.org — Council on Foreign Relations — CSIS — snhr.org — unrefugees.org

خلاصه دیدگاه جوزف نای درباره «قدرت سخت» در برابر «قدرت نرم» در دورانی که فیصله نظامی سریع دشوار است: جوزف نای قدرت نرم را «توانایی به دست آوردن آنچه می‌خواهی از راه جاذبه، نه از طریق اجبار یا تطمیع (تشویق و تنبیه)» تعریف می‌کند و سرچشمه‌های آن را جذابیت فرهنگ و ارزش‌ها و مشروعیت سیاست داخلی و خارجی می‌داند. هرچه سیاست مشروع‌تر به نظر برسد، دامنه قدرت نرم گسترده‌تر می‌شود و اتکا بر اجبار کاهش می‌یابد. در مقابل، قدرت سخت بر اجبار ناشی از توان نظامی و اقتصادی بنا شده است (تشویق و تنبیه). نای بر این باور است که ترکیب هوشمندانه این دو نوع قدرت یعنی «قدرت هوشمند» بهترین راه برای مدیریت منافع در جهانی است که کارایی پیروزی سریع نظامی در آن رو به کاهش است.

چرا در درگیری‌های معاصر شیوه‌های غیرمستقیم بر رویارویی نظامی مستقیم پیشی می‌گیرند؟

تجربه افغانستان و عراق نشان داد که جنگ‌های مستقیم پرهزینه، طولانی و از نظر سیاسی غیرقطعی‌اند؛ امری که پس از ۲۰۰۴ تصمیم‌سازان غرب را واداشت بار دیگر به قدرت نرم و ابزارهای تأثیرگذاری غیرمستقیم بپردازند. هزینه‌های «غیررزمی» جنگ‌ها از تعهدات حقوقی و اخلاقی (حقوق بین‌الملل بشردوستانه و پاسخ‌گویی در برابر افکار عمومی) گرفته تا موج‌های مهاجرت فرامرزی بهای مداخله مستقیم را بالا می‌برد و انگیزه‌های نیرومندی برای پرهیز از آن ایجاد می‌کند.

این روند در عمل چگونه نمود می‌یابد؟

چند نمونه کوتاه: در الجزایر (دهه نود میلادی)، پس از لغو روند انتخاباتی و کشاندن کشور به جنگ داخلی خونین، قدرت‌های غربی با هم‌دستی ارتش بیش از آن‌که به مداخله نظامی مستقیم تکیه کنند، بر پویایی‌های داخلی حساب باز کردند؛ نمونه‌ای از ترجیح ابزارهای غیرمستقیم در محیطی آماده انفجار. اصل آن است که ما مسلمانان نباید همیشه در جایگاه «طرفی که بر او عمل می‌شود» باقی بمانیم؛ به گونه‌ای که بگوییم اگر ما اعلام دولت کنیم، میان ما جنگ داخلی برپا خواهند ساخت، به‌ویژه اکنون که آگاهی امت پس از سه دهه تجربه و آزمون، از نمونه الجزایر به این سو، بسیار پیشرفته‌تر شده است.

در عراق دهه نود، محاصره اقتصادی سختی تحمیل شد که سرانجام به برنامه «نفث در برابر غذا» (۱۹۹۶) انجامید؛ برنامه‌ای که به دلیل پیامدهای انسانی‌اش به شدت مورد انتقاد قرار گرفت. این نمونه‌ای از ابزار قهر اقتصادی است که در دسته «قدرت سخت غیرنظامی» قرار می‌گیرد و معمولاً با روایت‌ها و مشروعیت‌سازی‌های نرم برای توجیه آن در سطح بین‌المللی همراه است. در بحران سوریه/اروپا در سال ۲۰۱۵، غرب از اعزام گسترده نیروهای زمینی پرهیز کرد و به ترکیبی از تحریم‌ها، حمایت از طریق واسطه‌ها و مدیریت پیامدهای موج عظیم پناهجویان روی آورد؛ آمیزه‌ای از ابزارهای سخت غیرمستقیم (اقتصادی/امنیتی) و ابزارهای نرم (ساختن مشروعیت و روایت).

جمع‌بندی کاربردی آن است هنگامی که پیروزی سریع ناممکن است و هزینه اشغال یا مداخله مستقیم بالا می‌رود. بنابر نظریه نای، تصمیم‌گیری از «اجبار نظامی» به یک بسته مرکب منتقل می‌شود: اجبار اقتصادی و فشار دیپلماتیک (قدرت سخت غیرنظامی) به اضافه جاذبه، مشروعیت و روایت (قدرت نرم) = «قدرت هوشمند» که اهداف سیاسی را با هزینه کمتر و زمان بیشتر محقق می‌سازد، بدون ورود به جنگ برق‌آسا که هزینه

سیاسی و اخلاقی سنگینی دارد. بنابراین، محتمل‌تر این است که دولت‌ها به جای جنگ با دولت خلافت نوپا، به گزینه محاصره اقتصادی روی آورند. ادامه دارد...

نویسنده: الأستاذ ثامر سلامة

برگرفته از شماره ۴۷۲ مجله الوعي

سال سی و نهم

مترجم: احمد صادق امین